

بسم الله الرحمن الرحيم

مقارن ۸۹/۰۸/۱۵

موضوع: «غَسَلَ» یا «مَسَحَ» پاها، در وضو

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله بحث ما در رابطه با وضو، روی این مسئله بود که آیا آنچه در کتاب و سنت واجب است مسح است یا شستن پا؟ ما بعد از اثبات ادله از کتب و اقوال بزرگان، صحابه، تابعین و مفسران به توجیحات علمای اهل سنت رسیدیم.

در جلسه گذشته یکی، دو مورد از توجیحات علمای اهل سنت را عرض کردیم. یکی از توجیحات آنها این است که اگر (أَزْجَلِكُمْ) را با جر بخوانیم (أَزْجَلِكُمْ)، باید در نظر بگیریم که یک فعل با یک حرف جر هم حذف شده است. یعنی در آیه:

(وَ امْسُخُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَ أَزْجَلِكُمْ إِلَى الْكُفَّيْنِ)

و سر و پاها را تا مفصل (یا برآمدگی پشت پا) مسح کنید.

سوره مائده (۵): آیه ۶

اگر (أَزْجَلِكُمْ) بخوانیم به جای (وُجُوهَكُمْ) عطف است، اما اگر «أَزْجَلِكُمْ» بخوانیم در حقیقت یک فعلی با یک حرف جرّی حذف شده است و چنین است:

«وافعلوا بارجلکم الغسلة»

این هم به نوعی توجیه «بما لا یرضی به صاحبه» است. آقای «ابوحیان» در کتاب «تفسیر بحر المحیط» جلد ۳ صفحه ۴۳۷ و «علامه عینی» در کتاب «عمدة القاری» جلد دوم صفحه ۲۳۸ به این مسئله اشاره کرده‌اند. همچنین آقای «زبیدی» در کتاب «تاج العروس» جلد دوم صفحه ۲۲۳ ماده «مسح» و «شوکانی» در کتاب «فتح القدیر» جلد اول صفحه ۸ این مطالب را نقل می‌کند.

گاهی اوقات توجیه و تأویلی وجود دارد که انسان می‌تواند برای آن توجیه و تأویل، یک وجه عقلی درست کند و ملاکی از استحسانی که نوع بشر و فطرت بشری بپذیرد را انجام دهد. ولی در بعضی موارد اصلاً نمی‌شود برای آن حتی توجیه عقلی هم درست کرد. فقط همین اندازه که ما در برابر سنت بایستیم. چون «ابوحنیفه»، «مالک» و «شافعی» و دیگران فتوا به غسل ارجل داده‌اند.

در اینجا اولاً باید عرض کنیم از نظر ادبیات عرب، کلاً قاعده این است که «حذف» و «تقدیر» خلاف اصل است. اصل در کلام عرب، عدم تقدیر و عدم حذف است. مگر در جایی که قرینه‌ای در کار باشد یا ضرورت اقتضا کند. اگر ضرورت اقتضا کند ما راهی برای حذف نداشته باشیم و چیزی را مقدر کنیم اشکالی ندارد. ولی در اینجا نه ضرورتی است که در جمله:

«وافعلوا بأرجلكم الغسل»

خداوند عالم «وافعلوا» را با باء و «الغسل» را حذف کرده باشد. و نه قرینه‌ای در کار است که آن قرینه شاهد باشد بر اینکه «فعل» و «حرف جر» در اینجا حذف شده است. حتی جناب «ابوحیان» در کتاب «تفسیر البحر المحیط» زمانی که این قضیه را نقل می‌کند چنین تعبیر می‌کنند:

«أو تأول علی أنّ الأرجل مجرورة بفعل محذوف يتعدى بالباء أي: وافعلوا بأرجلكم الغسل»

سپس می‌گوید:

«وهذا تأويل في غاية الضعف»

تفسير البحر المحیط، اسم المؤلف: محمد بن يوسف الشهير بأبي حيان الأندلسی، دار النشر: دار الكتب العلمية - لبنان/ بيروت - ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۱ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود - الشيخ علی محمد معوض، ج ۳، ص ۴۵۲، باب المائدة: (۶) یا أيها الذين...

می گوید آقایانی که چنین تأویل کردند و خواستند شستن پا را توجیه کنند در نهایت ضعف است. این اولاً. ثانیاً فعل و حرف جری حذف شده است. اهل سنت می گویند:

«وافعلوا بأرجلكم الغسل»

اما ما می گوییم: «وافعلوا بأرجلكم المسح»!! اگر قرار است فعلی حذف کنیم و چیزی جای آن بگذاریم وحی منزل نیست که «وافعلوا بأرجلكم الغسل» بیاید! چه امتیازی است که شما می خواهید «وافعلوا بأرجلكم الغسل» بگذارید؟! ما «وافعلوا بأرجلكم المسح» می گذاریم و دلیلمان این است که ما قرینه داریم، اما شما قرینه ندارید. قرینه ما این است که حکم قبل از «ارجل» مسح بوده است نه غسل!

ما به قرینه (امسحوا) می گوییم: فعلی که در اینجا حذف شده «وافعلوا بأرجلكم المسح» است. اگر بخواهید «الغسل» بگذارید باید به قرینه عاملی که دو فرسخ جلوتر است آن را انجام دهید. اگر قرار بود که خداوند عالم بخواهد پا شسته شود باید می فرمود:

«فاغسلوا وجوهكم و أيديكم و أرجلكم و أمسحوا برؤوسكم»!!

این مسئله هزینه ای ندارد و مشکل هم نبود که ابتدا سه غسل را در یک سری می آورد و سپس مسح را تنظیم می کرد. سپس مبین قرآن، پیغمبر اکرم می فرمود که صورتتان را به این صورت بشوید، دستتان را به این صورت بشوید، سپس مسح بکشید و پایتان را بشوید.

توجیه دیگر این است که می‌گویند: خداوند عالم پا را بعد از **(امسحوا)** آورده و **«و اغسلوا»** نگفته است به خاطر احتمال اسراف بوده است. زیرا احتمال می‌داد که مسلمانان توجه نکنند و با توجه به آیه **«و اغسلوا ارجلكم»** ایشان را با چندین ظرف آب بشویند و اسراف کنند!!

آن‌ها ادعا می‌کنند: آب اسراف می‌شود و به خاطر اینکه آب اسراف نشود خداوند عالم با صراحت **«و اغسلوا ارجلكم»** را بیان نکرده است. خداوند این عبارت را بعد از **«و امسحوا»** آورده و اگر چنانچه ما بخواهیم **«و ارجلكم»** هم بخوانیم به خاطر مظنه اسراف است.

«الأرجل من بين الأعضاء الثلاثة المغسولة تغسل بصب الماء عليها فكانت مظنة للإسراف المذموم المنهى عنه فعطفت على الثالث الممسوح لا لتمسح»

در اینجا **«أرجل»** به **«رؤوس»** عطف داده شده است. این مسئله نه به خاطر این است که مسح شود؛

«ولكن لينبه على وجوب الاقتصاد في صب الماء عليها»

الكشاف عن حقائق التنزيل وعيون الأقاويل في وجوه التأويل، اسم المؤلف: أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمي، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: عبد الرزاق المهدي، ج ١، ص ٦٤٥، باب ٣٤٠ انه مسح على ناصيته

«زمخشري» در این بیان می‌گوید: "خداوند متعال می‌خواست روشن کند که وقتی گفته شده مسح بکشید نه این که دست بکشید، بلکه گفتیم که بعد از مسح پا، پایتان را مسح بکشید، هدف من مسح نبوده، بلکه اگر می‌گفتم پاهایتان را بشوید مسلمانان اسراف می‌کردند و آب هدر می‌رفت. این مسئله باعث می‌شد جیره بندی آب پیش بیاید و لوله‌های آب به مسلمانان آخر شهر نرسد." بنده نمی‌دانم این آقایان خودشان به توجیه خود نمی‌خندند؟! "

این توجیه همچین در کتاب «غرائب القرآن» جلد ۶ صفحه ۵۳، کتاب «المنار» جلد ۶ صفحه ۱۳۱، «تفسیر بحر المحيط» جلد ۳ صفحه ۴۳۷، «عمدة القاری» جلد ۲ صفحه ۲۳۸، «فتح الباری» جلد ۱ صفحه ۲۱۵ وارد شده است. این کتب همگی این توجیه را از بعضی علما و بزرگان اهل سنت نقل کرده‌اند.

جواب این توجیه این است که خود «ابوحیان» زمانی که این قضیه را نقل می‌کند، می‌گوید:

«هذا التأويل وهو كما ترى في غاية التلفيق وتعمية في الأحكام»

تفسیر البحر المحيط، اسم المؤلف: محمد بن يوسف الشهير بأبي حيان الأندلسي، دار النشر: دار الكتب

العلمية - لبنان / بيروت - ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۱ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود -

الشيخ علي محمد معوض، ج ۳، ص ۴۵۲، باب المائدة: (۶) يا أيها الذين..

او ادعا می‌کند که خداوند عالم در احکام چشم بندی کرده و دستور داده است: "مسح کنید، اما نظر ما این نبود که مسح کنید. به جهت اینکه اسراف نکنید دستور مسح دادیم. شما بشوید به طوری که مقداری بیشتر از مسح آب احتیاج دارد. چنین نباشد که یک آفتابه روی پایتان به قصد وضو گرفتن آب بریزید."

علاوه بر این، شما ببینید که اگر قرار باشد خداوند عالم جلوی اسراف را بگیرد لازم نیست دستور دهد مسح بکشید و یک عبارت پیچیده‌ای بفرماید که آقای «زمخشری» بعد از هفتصد سال بیاید و نظر خداوند را توضیح دهد و بگوید که نظر خداوند چنین بوده است.

خداوند عالم می‌توانست خیلی راحت بفرماید:

«و أمسحوا برؤوسكم و أرجلكم و لا تسرفوا»

اگر چنین بود خداوند عالم تنها کلمه «لا تسرفوا» را می‌آورد تا مردم همگی بفهمند، زیرا قرآن کریم برای فهم عموم مردم است. چطور شد خداوند عالم نفرموده است: «و أمسحوا بوجوهكم» یعنی قصد من مسح نیست؛ قصد من این است که بشوید، اما موقع شستن اسراف نکنید!!

بفرماید که: «و أمسحوا بأيديكم إلى المرافق»؛ قصد من این نبود که فقط دستتان را بکشید، بلکه قصد من این بود که شما بشوید شستنی که شبیه مسح کردن باشد و اسرافی در میان نباشد!!»

واقعاً انسان تعجب می‌کند و تأسف می‌خورد وقتی که می‌بیند افرادی هستند که می‌خواهند با شریعت بازی کنند.

توجیه سوم هم از سری توجیحات بلا مرجح و «بما لا يرضى به صاحبه» است. این توجیه بیشتر به ضرر این افراد است تا به نفعشان!! آن‌ها می‌گویند: قرآن کریم بر مسح پا دلالت می‌کند، زیرا یکی از قرائت‌ها قرائت به جر است. اگر بعضی از صحابه یا تابعین هم گفته‌اند که پا را باید مسح بکشید ما هم قبول داریم، مخصوصاً زمانی که (وَأُزْجِلْكُمْ) خوانده‌اند. ولی این حکم قرآنی به «سنت» نسخ شده است!!

می‌گویند سنت این حکم قرآنی را نسخ کرده است. ان شاء الله به طور مفصل بحث خواهیم کرد که راوی می‌گوید: در سفر حجة الوداع مقداری جلوتر آمده بودیم، فرصت نشد نماز بخوانیم و نزدیک غروب آفتاب بود. رسول گرامی اسلام به ما رسیدند در حالی که داشتیم به سرعت وضو می‌گرفتیم.

«فَجَعَلْنَا نَمْسُحُ عَلَى أَرْجُلِنَا»

و بر پاهای خود مسح می‌کشیدیم.

این عبارت یعنی اینکه مراد این است که از قرآن کریم چنین فهمیده بودند که بر پاهای خود مسح بکشند. ولی پیغمبر اکرم فرمودند:

«وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ»

وای بر آیندگان که نماز را سبک می‌شمارند.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار

ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ١، ص

٣٣، ح ٦٠

می‌گویند فرمایش رسول گرامی اسلام به این معناست که چرا پاهای خود را مسح می‌کشید؟! شما باید پاهای خود را بشوید. از این تاریخ به بعد حکم قرآنی نسخ شد و از میان رفت!!

در کتاب «شرح معانی الآثار» اثر «طحاوی» جلد اول صفحه ٣٩، کتاب «روح المعانی» اثر «آلوسی» جلد ششم صفحه ٧٠ و همچنین کتاب «تفسیر المنار» جلد ششم صفحه ٢٢٨ مفصل روی این قضیه مانور داده شده است. که حکم الهی وقتی ما به جر «أرجل» هم بخوانیم و مسح پا را اثبات کند، سنت، این مسح را نسخ و غسل پا را اثبات کرده است!!

در رابطه با این قضیه سخن زیاد داریم. یکی اینکه که آقایان اهل سنت به آیات توجه ندارند و خوب نمی‌فهمند و آنچه که ذهنشان از عقاید و احکام درست کردند آیات قرآنی را بر فرآورده‌های ذهنی خود تطبیق می‌کنند.

یعنی ملاک درستی و نادرستی، چیزی است که در ذهن آقایان اهل سنت است، نه آنچه قرآن کریم می‌فرماید!! در سنت هم این چنین است؛ یعنی از سنت برداشتی می‌کنند که با فرآورده های ذهنی خودشان مطابقت داشته باشد. ما روی «وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ» مفصل بحث می‌کنیم و بیان می‌کنیم که اصلاً «وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ» ارتباطی به مسح رجليں و غسل رجليں ندارد.

معنای این عبارت پیامبر چنین است: وای بر آیندگان که نماز را سبک می‌شمارند. این عبارت تعریضی بر صحابه است که تا الآن نمازشان را نخواندند و نزدیک غروب آفتاب نمازشان را می‌خوانند. این افراد نماز را سبک شمردند و نباید نماز سبک شمرده شود. همان‌طور که در:

(فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ)

پس وای بر نمازگزارانی که ...

(الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ)

نماز خود را به دست فراموشی می‌سپارند.

سوره ماعون (۱۰۷): آیات ۴ و ۵

یکی از موارد (سَاهُونَ) کسانی هستند که نماز را سبک می‌شمارند و وقت نماز را به تأخیر می‌اندازند. لذا ما نسبت به «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ» مفصل بحث می‌کنیم و شاید به طور کلی یک جلسه از وقت ما را بگیرد. ما اقوال بزرگان اهل سنت را در رابطه با «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ» می‌خوانیم. همچنین قرائنی وجود دارد که اصلاً «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ» ارتباطی به غَسْل و مَسْح پا ندارد و کاملاً بیگانه و اجنبی است!!

هرکسی «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ» را دلیل بر غَسْل پا می‌آورد مشخص است که اصلاً با روح روایات نبی گرامی اسلام اُنس ندارد و به پیام روایت و فقه الحدیث توجه نمی‌کند.

بحث ما امروز از زاویه دیگری است و آن این است که آقایان اهل سنت که می‌گویند (أَرْجُلَكُمْ) دلالت بر مسح پا دارد، اما حدیث «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ» او را نسخ کرده است؛ آیا نسخ کتاب به خبر واحد امکان پذیر است یا خیر؟! آیا بزرگان اهل سنت و استوانه‌های علمی اهل سنت پذیرفته اند که با خبر واحد کتاب را نسخ کنیم یا خیر؟!

عزیزان به این مطالب دقت داشته باشند زیرا در بسیاری از مسائل به درد ما می‌خورد. این مطالب هم در اینجا به درد ما می‌خورد، هم در حدیث: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ» به کار می‌آید. چرا که می‌خواهند آیات متعددی همانند آیه شریفه:

(لِلذِّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ)

و یا ماجرای ارث حضرت زکریا (علیه السلام) و ماجرای ارث حضرت سلیمان از حضرت داود که به صراحت می‌فرماید: انبیاء از همدیگر ارث می‌برد؛ بیایند بگویند که حدیث ابوبکر که حدیث واحد است و بعضی از بزرگان همانند «ابن خراش» و دیگران معتقدند که حدیث باطل، جعلی و ساختگی است و به همین خاطر فحش‌های رکیک به «ابن خراش» دادند؛ بگویند که این خبر واحد، نص آیات ارث در قرآن را نسخ کرده است!! حالا مناسبتی پیش بیاید ما به این مطالب اشاره خواهیم کرد.

همچنین در رابطه با قضیه تحریف قرآن که ادعا شده آیاتی در قرآن کریم بوده، اما نسخ شده است و فقط حکم آن مانده است. زیرا جناب عمر، عایشه، «أبی بن کعب»، «عبدالله بن مسعود» و دیگران قائل به تحریف قرآن کریم هستند.

طبق عبارتی که جناب آقای «سیوطی» در کتاب «إتقان» جلد اول صفحه ۲۴۲ از قول آقای «عمر بن خطاب» می‌آورد:

«الْقُرْآنُ أَلْفُ حَرْفٍ وَسَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ حَرْفٍ»

قرآن یک میلیون و بیست و هفت هزار حرف دارد.

الإتقان في علوم القرآن؛ المؤلف: عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى: ٩١١هـ)؛

المحقق: محمد أبو الفضل إبراهيم؛ الناشر: الهيئة المصرية العامة للكتاب؛ الطبعة: ١٣٩٤هـ / ١٩٧٤ م؛ ج ١،

ص ٢٤٢

این در حالی است که بزرگان اهل سنت صراحت دارند بر اینکه آیات قرآن کریم شمرده شده است. در زمان «حجاج بن یوسف ثقفی» تمام قراء و حفاظ و کتّاب را جمع کردند و آیات، حروف و کلمات قرآن کریم را شمرند. مجموع حروف قرآن کریم به سیصد و چهل هزار و هفتصد و چهل حرف رسید. آقایان می‌توانند به «تفسیر قرطبی» جلد اول صفحه ٤٦ مراجعه کنند.

و یا جناب عمر، عایشه و «أبی بن کعب» ادعا می‌کنند سوره احزاب که ٧٣ آیه بیشتر ندارد در زمان رسول الله دویست و هشتاد آیه داشته که دویست آیه آن از بین رفته است!!

اهل سنت از این‌طور عبارات زیاد دارند. در کتاب «صحيح بخاری» و «صحيح مسلم» از قول عمر بن خطاب، عایشه و دیگران به صراحت دارند آیاتی در قرآن بوده که در زمان پیغمبر اکرم قرائت می‌کردیم و زمانی که پیغمبر از دنیا رفت هم قرائت می‌کردیم، اما هنگام جمع قرآن، این آیات از دست رفت!!

همچنین روایتی از عایشه نقل می‌کنند یکی از آیاتی که نازل شده بود را روی برگ درختی نوشته بودیم و زیر متکای خودم قرار داده بودم. زمانی که پیغمبر اکرم از دنیا رفت به کارهایی مشغول شدیم. در این حال بُری داخل خانه آمد این برگه را خورد و آیه قرآن در شکم او رفت!!

آقایان اهل سنت از این‌طور مطالب زیاد دارند. با این وجود بازهم می‌خواهند به ریش شیعه بخندند که شما قائل به تحریف قرآن کریم هستید.

در هر صورت...

آقایان اهل سنت در تمام موارد می‌گویند: «نُسِخَتْ تِلَاوَتُهُ وَ بَقِيَتْ أَحْكَامُهُ»!! ما سؤال می‌کنیم که آیا این آیات در زمان پیغمبر اکرم نسخ شده است یا بعد از آن بزرگوار نسخ شده است؟! اگر در زمان پیغمبر اکرم نسخ شده ما تسلیم دلیل هستیم. «نحن ابناء الدليل» روایتی برای ما بیاورید که پیغمبر اکرم فرموده باشد از سوره احزاب ۲۰۰ آیه نسخ شده است.

آن‌ها ادعا می‌کنند آیه «خمس رضعات» و آیه «الشيخ و الشيخة فأرجموهما» که جناب عمر به آن اشاره می‌کند نسخ شده است. یک روایت ضعیف، مرسل، مرفوع و یا ساختگی برای ما بیاورید. خلاصه از دکان آقای «ابوهریره» هر جنس روایت یافت می‌شود.

ما می‌خواهیم ببینیم «ابوهریره» که پنج هزار و اندی روایت درست کرده در یک جا بیان کرده است که سوره احزاب دویست و هشتاد آیه داشته، اما پیغمبر اکرم فرموده که تمام این دویست آیه یک جا حذف شده و تنها یک روایت مانده است!؟

و یا روایتی از «ابوهریره» برای ما بیاورید که در زمان پیغمبر اکرم آیه «الشيخ و الشيخة فأرجموهما» نسخ شده است.

ما یک مورد هم روایت نداریم. اگر می‌گوئید که این آیات بعد از پیغمبر اکرم نسخ شده است این در حقیقت تحریف قرآن کریم است. تحریف که شاخ و دُم ندارد. شما اسم را عوض می‌کنید و می‌گویید که این آیات بعد از پیغمبر اکرم نسخ شده است. حال به شیعه نسبت می‌دهید که قائل به تحریف قرآن کریم است.

بنابراین بحث نسخ کتاب به خبر واحد به درد ما می‌خورد. من تنها اشاره‌ای کنم که اگر نرسیدیم مابقی بحث را در جلسه بعد عرض می‌کنم.

اگر آقایان کتاب «البيان» اثر آیت الله العظمی خوئی را مطالعه کنند صفحه ۲۰۶ بحث «نسخ الكتاب بالسنة» مطرح شده است. ایشان در این بحث می‌گویند:

«وقد اتفق العلماء أجمع على عدم جواز نسخ الكتاب بخبر الواحد»

جميع علماء اتفاق نظر دارند که قرآن را نمی‌توان با خبر واحد نسخ کرد.

«وقد صرح بذلك جماعة في كتب الأصول وغيرها»

جماعتی از علما در کتب اصولی به این مسئله صراحت دارند.

او در ادامه به کتاب «موافقات» اثر آقای «شاطبی» جلد ۳ صفحه ۱۰۶ چاپ رحمانیه مصر آدرس می‌دهد سپس می‌گویند:

«بل قطع الشافعي وأكثر أصحابه، وأكثر أهل الظاهر بامتناع نسخ الكتاب بالسنة المتواترة»

شافعی و اکثر اصحاب ایشان و اکثر ظاهری‌ها قائل هستند که حتی قرآن را با سنت متواتر هم نمی‌توان نسخ کرد.

«وإليه ذهب أحمد بن حنبل في إحدى الروايتين عنه»

از احمد بن حنبل دو روایت نقل شده که در یکی از روایات او بیان شده که با خبر واحد نمی‌توان قرآن را نسخ کرد.

«بل إن جماعة ممن قال بإمكان نسخ الكتاب بالسنة المتواترة منع وقوعه»

تعدادی از علما که گفته‌اند با سنت متواتر می‌شود قرآن را نسخ کرد معتقدند اصلاً چنین چیزی اتفاق نیفتاده است.

البیان فی تفسیر القرآن، نویسنده: السید الخوئی، ص ۲۰۶، ح ۱۲

آقایان می‌توانند به کتاب «الإحکام فی أصول الأحکام» اثر آقای «آمدی» جلد سوم صفحه ۲۱۷ مراجعه کنند. فقهای اهل سنت از جمله جناب آقای «ابوبکر کاشانی» یکی از استوانه‌های فقهی اهل سنت به صراحت می‌گوید:

«وَنَسَخَ الْكِتَابَ بِالْخَبْرِ الْمُتَوَاتِرِ لَا يَجُوزُ عِنْدَ الشَّافِعِيِّ»

نسخ کتاب با خبر متواتر در نزد شافعی جایز نیست.

«فَكَيْفَ يَجُوزُ بِخَبَرِ الْوَاحِدِ»

چگونه به خبر واحد جایز باشد.

بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع: علاء الدين أبو بكر بن مسعود بن أحمد الكاساني (م ۵۸۷)، دار

الكتب العلمية، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۶هـ، ج ۱، ص ۱۶۰، فَضْلٌ أَمَّا الْوَاجِبَاتُ الْأَصْلِيَّةُ فِي الصَّلَاةِ

او در ادامه بحثی فقهی را مطرح می‌کند. ایشان بازهم در جلد پنجم صفحه ۱۱۰ می‌گوید:

«وَلَا يَجُوزُ نَسْخُ الْكِتَابِ بِالْقِيَاسِ وَلَا بِخَبَرِ الْوَاحِدِ»

کتاب را نه با قیاس می‌توان نسخ کرد و نه با خبر واحد.

«علامه عینی» صاحب کتاب «عمدة القاری» در این کتاب جلد اول صفحه ۳۰ طبق یک بحث فقهی که در شرح

یکی از روایات «صحیح بخاری» مطرح می‌کند، می‌گوید:

«والصحة يؤدي إلى نسخ الكتاب بخبر الواحد وهو ممتنع»

اگر ما در نسخ کتاب قائل به صحت باشیم لازمه آن این است که کتاب را با خبر واحد نسخ کرده‌ایم

درحالی‌که آن ممتنع است.

سپس ایشان می‌گویند:

«لأن جماهير الأصوليين على عدم جواز نسخ الكتاب بالخبر الواحد»

جمهور اصولیین اهل سنت بر این عقیده هستند که کتاب را با خبر واحد نمی‌توان نسخ کرد.

ایشان در ادامه می‌گویند:

«على أن المنقول الصحيح عن الشافعي عدم جواز نسخ الكتاب بالسنة قولاً واحداً»

اصلاً به طور کلی کتاب را نمی‌توان با سنت نسخ کرد. چه سنت، سنت متواتره باشد یا سنت به خبر واحد باشد.

«وهو مذهب أهل الحديث أيضاً»

همچنین اهل حدیث هم بر این عقیده هستند.

عمدة القاری شرح صحیح البخاری، اسم المؤلف: بدر الدین محمود بن أحمد العینی، دار النشر: دار

إحياء التراث العربی - بیروت، ج ۱، ص ۳۰

آقای «سرخسی» یکی از استوانه‌های علمی اهل سنت و حنفی مذهب، صاحب کتاب «المبسوط» در کتاب

«الأصول» می‌گویند:

«إنما يجوز نسخ الكتاب بالسنة المتواترة أو المشهورة على وجه»

اگر ما قائل باشیم که می‌توان کتاب را نسخ کرد تنها به سنت متواتر یا مشهور امکان‌پذیر است.

«فأما بخبر الواحد لا يجوز النسخ بعد رسول الله (ص)»

أصول السرخسی، تحقیق: أبو الوفا الأفغانی، چاپ: الأولى، سال چاپ: ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ م، ناشر: دار الکتب

العلمیة - بیروت - لبنان، ج ۲، ص ۷۷، فصل: فی بیان الناسخ

آقای «فخر رازی» در اصول کتابی به نام «المحصل فی علم الأصول» دارد که تقریباً کتاب مفصلی است. ایشان در جلد ۳ صفحه ۱۷۲ می‌گویند:

«لأن نسخ الكتاب بخبر الواحد لا يجوز»

المحصل فی علم الأصول، المؤلف: محمد بن عمر بن الحسین الرازی، الناشر: جامعة الإمام محمد بن

سعود الإسلامية - الرياض، الطبعة الأولى، ۱۴۰۰، تحقیق: طه جابر فیاض العلوانی، ج ۳، ص ۱۷۲، باب

أحدهما

امامیه هم بر همین عقیده هستند. «مرحوم محمد جواد مغنیه» کتابی به نام «الشیعة فی المیزان» دارد که کتاب خوبی است و مطالعه کردن آن خالی از لطف نیست.

زمانی که در حوزه علمیه تفسیر قرآن رسم نبود ایشان تفسیر قرآن می‌گفتند. ما مدتی در درس تفسیر قرآن این مرد بزرگوار بودیم.

ایشان یکی از علمای بزرگ لبنان هستند که در حال حاضر مرحوم شدند، ایشان به عربی روان صحبت می‌کردند که شاید از بسیاری از کلاس‌های فارسی رساتر بود. این بزرگوار کتاب‌های زیادی دارد که یکی از این کتب «الفقه علی المذاهب الخمسة» است، اما متأسفانه بسیار مختصر و تلگرافی است. ای کاش این کتاب همانند کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة» مبسوط بود. او در کتاب «الشیعة فی المیزان» صفحه ۷۹ می‌گویند:

«وعند الإمامية: أن الكتاب ينسخ بالخبر المتواتر، ولا ينسخ بالخبر الواحد»

الشیعة فی المیزان، المؤلف: محمد جواد مغنیه، ج ۱۳، ص ۵، باب بَیْن السُّنَّةِ وَالشَّيْعَةِ

«مرحوم علامه حلی» در کتاب «أصول» خود این مطلب را بیان کرده است. «مرحوم محقق» در کتاب «معراج
الأصول» همین مطلب را بیان کرده است. بزرگان ما عمدتاً بر این عقیده هستند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته